

از سارنگ خان گرفته بحصار اچه رسید میوزا پیر محمد اچه را گذاشته در کنار آب بپاه بجائی که وطن ملک تاج الدین بختیار هزار سوار بود غافل ساخته تاخت و اکثر مردم تاج الدین طعمه نهنگ تیغ اجل و بقیه السیف غرقه سیدلاب فنا گشتند و میوزا پیر محمد بعد ازین فتح بسرعت تمام تعاقب نموده قلعه ملتان را محاصره کرد و سارنگ خان تا شش ماه جنگ و جدال داشته آخر الامر امان طلبیده میوزا را دید و میوزا در ملتان تا آمدن صاحب قرانی توقف نمود و در ماه شوال سنه مذکور اقبال خان مشهور بملو با سلطان نصرت شاه سوگند های غلیظ شدید خورده یگانه شد و سلطان نصرت شاه را با پیدان و حشم بوداشته در حصار جهان نمایی برد و سلطان محمود و مقرب خان و بهادر ناهر در دهلی کهنه متحصن گشتند و روز سوم اقبال خان با جمعیت تمام غافل ساخته بر نصرت شاه راند و نصرت شاه از جهان نما فرار نموده بفیروز آباد آمده و از انجا آب جون عبیره نموده نزد تاتار خان وزیر خویش در پائی پته رفت و تمام حشم و فیل نصرت شاهي بدست اقبال خان مدبر افتاد و تا مدت دو ماه میان مقرب خان و اقبال خان هر روز جنگ و جدال بود و بعضی امرا در میان در آمده این هر دو سردار را با یکدیگر صلح دادند و بعد از چند روزی اقبال خان بر سر مقرب خان رفته حوالی او را بیک ناکاه محاصره کرد و امان داده او را بدرجه شهادت رسانید و سلطان محمود را بدست آورده نمونه ساخته کاروبار ملکی از پیش خود میراند و در ماه ذی قعدة سنه مذکوره اقبال خان پائی پته را بزور از تصرف

کسان تاتارخان برآورده اموال وحشم و فیلان او را تمام قابض گشت و تاتار خان پیش از توجه اقبال خان از پانی پته بتصد تسخیر حصار دهلی برآمده بود و آنجا خود کاری نتوانست کرد اما اولکه خود را بباد داده از دهلی با جمعیت انبوه در گجرات نزد پدر خویش رفت و اقبال خان بدهای آمده ملک نصیرالملک خویش تاتار خان را که بوی پیوسته بود عادل خان خطاب داده اقطاع میان دو آب حواله او نمود و در ماه صفر سنه احدی و ثمان مایه (۸۰۱) امیر تیمور صاحب قران قصبه تلینه را تاخته و در ملتان نزول فرموده تمامی اسپران لشکر سارنگ خان را که میرزا پیر محمد در بند داشت زیر تیغ بیدریغ گذرانیده و بکوچ متواتر حصار بهت را نیز فتح کرد و رای جاجین بهتی را اسیر کرده با خلائق اهل قلعه بقتل رسانید و از آنجا توجه فرموده و سامانه گرفته و جهانی را از گریختگان دیار دیبالپور واجودهن و سرستی که از ترس بهرجای سراسیمه و سرگردان دست و پا میزدند مقتول گردانید و جمعی کثیر را مقید ساخته همراه داشت و طی منازل و مراحل نموده از آب جون عبیره کرده و در میان دو آب درآمده و بیشتر ولایت را به تندباد نهیب و صرم غارت داده در ظاهر قصبه لونی کنار آب جون نزدیک دهلی نزول واقع شد و درین منزل مقدار پنجاه هزار اسیر را تخمینا که تا آب گنگ بردست سپاهیان افتاده بودند عاف تیغ ساخت و بعضی از اهل عمایم و ارباب سعادت لشکر نیز که هیچگاه با تیغ آشنائی نداشتند این همه اسپران اهل اسلام هندی را هندو خیال کرده بطمع ثواب غزا و جهاد بدست خود بملک آخرت رسانیدند و در ماه جمید الاول

سنهٔ احدی و ثمانمایه (۸۰۱) صاحبقران از آب جون گذشته در فیروز
آباد نزول فرمود و روز دوم بالای حوض خاص فرود آمد و اقبال خان
با فیلان و افواج مستعد بیرون آمده بجنگ در پیوست و در حملهٔ
اول شکست یافت بهزار حيله دست و پای زده پاره از فیلان دران
هزیمت درون شهر نتوانست برود و درین هزیمت خلقي عظیم
کشته شد و چون کوبهٔ سپاه شب هنگامهٔ روز را شکست اقبال خان
و سلطان محمود اهل و عیال را اسیر دام بی ننگی و بی ناموسی
گذاشته سلطان محمود جانب گجرات بیک جلو رفت و اقبال خان
از آب جون عبیره نموده بقصبهٔ برن شتافت و صاحب قرانی روز دیگر
اهل شهر را امان داده مال امانی و پیشکشی ازین جماعت گرفت
و درین اثنا سپاهی چند را مردم شهر کشتند روز چهارم حکم بزد
عام فرمود و همه را بجانب ماورالنهر برد تا عاقبت شیخ احمد
کتھو که روضهٔ او در سرخیز^(۲) گجرات قریب باحمد آباد مشهور
است همراه آن لشکر رفته صاحب قرانی را دیده حالت درویشی
و فضیلت علم خود را ظاهر ساخت و با علما و فضلاء عسکر
ماورالنهر بحث ها کرده الزام داد و شفاعت اسیران نمود و صاحب
قرانی را نسبت باو اعتقاد تمام پیدا شد و ملتمس او را قبول کرده
همه بندیان را خلاص داد و این حق شیخ بر ذمهٔ اهل هند ماند
و تفصیل این احوال در مقامات شیخ مشروح و مبین است و
بعد از فتح بچند روز مسند عالی خضر خان و بهادر ناهر میواتی

که از توس در کوهستان میوات پناه برده بودند بملازمت امیر صاحب قرانی آمدند و بغیر از خضرخان که ظاهراً سابقه خدمتی داشت حکم با سیر ساختن آن مردم شد و لوای مراجعت افراخته و دامن کوه سوالک را گرفته و زلزله دران کوهستان انداخته بلاهور رسید و تواریخ این فتح را رخا و خار نیز یافته اند و شیخاکهو که را که سابقاً بملازمت امیر آمده و بحیلۀ لاهور را از سارنگ خان گرفته متصرف گشته بود بدست آورد و او را با اهل و عیال مقید ساخته حکم بغارت و بزد لاهور شد و خضرخان را دیبالپور و ملتان حواله فرموده بر زبان راند که دهلی را گرفته بتو بخشیدم و از لاهور بکوچ متواتر از راه کابل بدارالماک سمرقند رفت و خضرخان بجاگیر خویش رسید و درین ایام چنان قحطی و وبائی در دهلی افتاد که باعث خرابی تمام گشت و بقیه مردم که مانده بودند درین حادثه بعالم آخرت شتافتند و تا دو ماه در دهلی پرنده پرنمیزد و درین فرصت سلطان نصرت شاه که از پیش اقبال خان هزیمت یافته در میان دو آب رفته بود میدان خالی دیده بمیرتپه و از آنجا بفیروز آباد رسیده شهر دهلی را حراست نمود و عادل خان و خلایق دیگر که از دست مغول خلاص یافته بودند از گوشه و کنار آمده برو جمع شدند و بعد از بهم رسیدن جمعیت شهاب خان را بجانب بون بر اقبال خان نامزد ساخت و در اثنای راه هندوئی چند بر شهابخان شبخون زده او را بدرجه شهادت رسانیدند و اقبال خان پیش دستی نموده فیل و حشم او را خاوندی کرد و کار او روز بروز قوت گرفت و مهم نصرت شاه برهم خورد و اقبال خان از بون

بجانب دهلي روانه گرديد و نصرت شاه از فيروز آباد راه ميوات
پيش گرفت و در همانجا بملك بقا شتافت و طوايف ملوك
شني در چار طرف هندوستان تصرف داشتند *

و در سنه اثنى و ثمانمايه (۸۰۲) اقبال خان بر شمس خان
اوحدي حاكم بيانه حرکت نمود و در نواحى نوه و پتل ميان فريقين
تلاقي صفين روي نمود و نسيم اقبال و فيروزي بجانب اقبال خان
وزيد و شمس خان بيانه رفت و اقبال خان بر ولايت كيتهر لشكر
كشيده از راي هرسنگ مال و خدمتي گرفت و هم درين سال
خواجه جهان در جونپور برحمت حق پيوست * رباعي *

تاكي گوئي كه ساغر عيش كه خورد

تاكي گوئي كه گوي اقبال كه برد

اينها چه فسانه است مي بايد رفت

اينها چه حكايت است مي بايد مرد

و ملك مبارك قرفقل خود را مبارك شاه خطاب داده بجاي او
به نشست *

و در جميد الاول سنه ثلث و ثمانمايه (۸۰۳) شمس خان
بيانه و مبارك خان بن بهادر ناهر اقبال خان راديدند و او ايشان
را همراه گرفته در حدود بيتالي گذاره آب سياه كه بكالپاني مشهور
است با راي سير مقدم آنحدود جنگ صف کرده غالب آمد و تا
حد اتاوه تعاقب كفار نمود و چون بقنوج رسيد سلطان الشرق
مبارك شاه از جونپور آمده و آب گنگ را فاصله ساخته نشست
و هيچكدام نتوانستند عبور كرد و كاري نساخته بولايت خویش

باز کشید و در وقت مراجعت شمس خان و مبارک خان را اقبال خان بغداد کشت و درین سال ترک بچه سلطانی که داماد غالب خان سامانه بود لشکر انبوه بهم رسانیده در تاریخ نهم رجب سال مذکور در نواحی اجودهن با خضر خان جنگ صف کرده منهنز شده در قصبه بهوهر (؟) رسید و غالب خان و امرای دیگر باتفاق او را بقتل رسانیدند *

و در سنه اربع و ثمانمائه (۸۰۴) سلطان محمد ابن محمد شاه از خطه دهاز بدلهی رسید و اقبال خان اگرچه باستقبال او رفت و بشرايط خدمتگاری و لوازم تعظیم در کوشک جهان نما فرود آورد اما چون اسباب سلطنت را اقبال خان متصرف بود سلطان محمود کینه او را در دل داشته همراه خود بسمت قنوج برد و درین سال ملک الشرق مبارکشاه وفات یافت و برادر خود او سلطان ابراهیم قائم مقام او شده به مبارزه سلطان محمود و اقبال خان آمد و سلطان محمود پیش از شروع در جنگ وجدال به بهانه شکار از لشکر اقبال خان برآمده با سلطان ابراهیم ملاقات کرد و سلطان ابراهیم با او باستغنا پیش آمد و سلطان محمود شاهزاده فتح خان هروی را که از جانب مبارک شاه در قنوج متصرف بود برآورده آن قلعه را بقبضه اختیار خود آورد و عامه رعایا و سپاهیان قنوج بسطان محمود پیوستند و سلطان ابراهیم سمت جونپور و اقبال خان بطرف دهلی مراجعت نمود و سلطان محمود تنها بر دیار قنوج قناعت نمود *

و در سنه خمس و ثمانمائه (۸۰۵) اقبال خان نواحی قلعه

گوالیار را که در فتوات مغول رای هر سنگ بغدر از دست مسلمانان گرفته بود تاخته از دست بیدرمدیو بن برسنگ بر آورده در ضبط خویش آورد *

در سنه ست و ثمانمایه (۸۰۶) تاتار خان پسر ظفر خان عاق شده پدر را بغدر مقید کرده در اساول فرستاد و خود را سلطان ناصر الدین محمد شاه خطاب کرد و با لشکرهای انبوه بقصد تسخیر دهلی روانه گردید و در اثنای راه عم او شمس خان زهر داده تاتار خان را از میان برداشت و ظفر خان را از بند بر آورد و لشکر تمام با او پیوست *

پدر کش پادشاهی را نشاید * وگر شاید بجز شش مه نباید و در سنه سبع و ثمانمایه (۸۰۷) اقبال خان بجانب گوالیار و اتاوه حرکت نمود رایان آن سرحد بتمام در قلعه اتاوه متحصن شده تا چهار ماه جنگ قایم داشتند آخر چهار فیل و دیگر پیشکشهای لایق داده در صلح زدند و اقبال خان از آنجا بقتوج رفته با سلطان محمود محاربه کرد و از جهت استحکام حصار کاری نتوانست از پیش برد و بر مطالب خود دست نیافته بدلهلی بازگشت *

و در محرم سنه ثمان و ثمانمایه (۸۰۸) بسامانه رفت و از آنجا بروپر آمد و بهرام خان ترکیچه را که بسارنگ خان مخالف شده بود بحیله بدست آورد و پوست از سر او کشید و از آنجا بجانب ملتان بقصد محاربه خضر خان روانه گردید و در تلوندی رای کمال الدین مدین و دیگر زمینداران را همراه گرفته نوزدهم ماه جمیدالاول سنه مذکور بنواحی اجودهن درکنار دهنده با خضر خان مصاف

داد و چون ارباب باقبال خان روی آورده بود در حمله اول شکست یافت و اسیر او زخمی گشته نتوانست بدر برود و لشکریان خضر خان تعاقب نموده سر او را بریده در فتح پور از توابع ملتان فرستادند و در ماه جمید الآخر این سال سلطان محمود با استدعای امرای دهلی از قنوج آمده باز بر تخت دهلی جلوس نمود و مناصب بر امرا مقرر فرموده خیل و تبار مبارک خان را بجانب کول روانه گردانید *

و در ماه جمید الاول سنه تسع و ثمانمائه (۸۰۹) سلطان محمود طرف قنوج سواری فرمود و از آن طرف سلطان ابراهیم آمده و از آب گنگ گذشته و با یکدیگر جنگ نا کرده باز گشتند و سلطان ابراهیم جانب جونپور روان شد و سلطان محمود عازم دهلی گردید و چون امرای لشکر سلطان محمود هر کدام از اثنای راه با قطعات خویش پیوستند سلطان ابراهیم باز گشته قنوج را محاصره کرد و ملک محمود ترمیتی که از جانب سلطان محمود ضابط قنوج بود تا چهار ماه با سلطان ابراهیم مجادله نمود و چون از هیچ جانب مددی باو نرسید بضرورت امان طلبیده قنوج را بسطان داد و سلطان ابراهیم بشکال به قنوج گذرانیده و آن دیار را حواله اختیار خان نبسه ملک دولت یار کذیله نموده بقصد تسخیر دهلی روان شد *

و در سنه عشر و ثمانمائه (۸۱۰) نصرت خان گرج اذداز و تاتار خان پسر سازنگ خان و ملک مرحبا غلام اقبال خان از سلطان محمود روی گردان شده بسطان ابراهیم پیوستند و اسد خان لودی در

سندیل متحصن شد و روز دوم حصار سندیل را سلطان ابراهیم فتح کرده و آن را بتاتار خان داده و از آب گنگ گذشته در کنار آب جون بگذر کیچه در حوالی دهلی فرود آمد و خبر یافت که ظفر خان عرصه دهار را تسخیر نموده قصد جونپور دارد و سلطان ابراهیم فتح کرده ملک مرحبا را در برین گذاشته بکوچ متواتر خود را بجونپور رسانید و سلطان محمود تعاقب نموده ملک مرحبا را در جنگ کشته و سندیل را بی جنگ فتح نموده بدستور سابق باسد خان گذاشت و تاتار خان بقنوج رفت و سلطان بدلی آمد درینسال خضر خان بجمعیت فراوان آمده دولتخان را از سامانه برداشت و امرای آن حدود بتمام او را دیدند و تا حوالی دهلی بتصرف او در آمد و در دست سلطان محمود غیر از رهنک و میان دو آب نمازد و در سنه احدى عشر و ثمانمائه (۸۱۱) سلطان محمود تا حصار فیروز رفته آن افطاع را از قوام خان که خضرخان بدو داده بود گرفته متصرف شده و بدهات رته رسیده بدلی عود کرد و خضرخان با جمعیت انبوه از فتح آباد براه رهنک بجنگ سلطان محمود آمده دهلی را محصر کرد و از جهت بلای قحط که در دهلی عام بود در آنجا فرار نتوانست گرفت و میان دو آب را متصرف شده بفتح پور باز گشت . *

و در سنه اثنی عشر و سبعمائه (۷۱۲) (†) بیروم خان ترکبچه که بعد از وفات بهرام خان ترکبچه سامانه را قابض شده و با دولت خان جنگ

(†) در هر سه نسخه همچنین و غالباً ثمانمائه - بجای سبعمائه بوده

کرده شکست یافته و از خضر خان باغی گشته باز دولت خان را دیده بود خضر خان را ملازمت نمود و پرکذات سابق در وجه جاگیر او مقرر گشت *

و در سنهٔ ثلث عشر و ثمانمائه (۸۱۳) خضر خان تا شش ماه حصار رهنک را محاصره نموده بعد از فتح بفتح پور رفت سلطان محمود درین سال بجانب کیتهر سواری نموده بدارالملک دهلی رسید *

و در سنهٔ اربع عشر و ثمانمائه (۸۱۴) خضر خان بنارنول و میوات آمده و آن ولایت را بتاراج داده و سلطان محمود را در حصار سیری از دهلی و اختیار خان را در فیروز آباد محصر داشته و جنگ های عظیم کرده از جهت گرانی غله نتوانست قرار گرفت و براه پانی پنه گذشته بفتح پور معارفت نمود *

و در سنهٔ خمس عشر و ثمانمائه (۸۱۵) سلطان محمود از عالم در گذشت و سلطنت از خاندان فیروز شاه منقطع شد و مدت ملک او با آن همه تزلزل و انقلاب بیست سال و دو ماه بود و سلطان محمود از پادشاهی بجز نامی نداشت * بیت *

کیدست درین دایرهٔ دیرپای * کولمن الملک زند جز خدای
* شعر *

سری را که گردون بر آرد بلند * همش باز در گردن آرد کمند
بجز خون شاهان درین طشت نیست * بخرخاک خوبان درین دشت نیست
و از شعرای عهد سلطان محمود قاضی ظهیر دهلویست که دیوانی دارد پر از قصاید مدح و از آن جمله است این * ابیات

وارث سلطنت قاهره سلطان محمود

* که جهان خدمت جد و پدرش بگزیده
 * دبران را ز فلک به رنگین بر میداشت
 * نور نالید که داریم همین یک دیده
 * شیر را کرد هم از چاشنی زه بیدار
 * بعد از آتش بگز خفته بخوابانیده
 * دم سیری زده آفاق ز خون کرم
 * جز رباب آنکه ز خالی شکمی نالیده
 * ای که شمشیر جهان گیر تو در ظلمت کفر
 * برق سوزانش بتاریک شبی رخشیده
 * گرچه چون چشم بتان خصم ترا یک چندی
 * کوده سر مست فلک باز بغلطانیده
 * بحر را رشک کف جو تو در شور آورد
 * وزنه از باد هوا نیست چنین شوزیده
 ایضا و له

* قهرمانی که بر سجده بسویش افلاک
 * پادشاهی که کند فخر بدورش ایام
 * قبله خلق و قیام نعل و دین محمود (+)
 * که جماعات سلاطینش گرفتند امام
 * قاضی چرخ پیاده کند استقبالش

(+) همین است در هر سه نسخه بدوینی و غالباً لفظ - شه

بعد از لفظ - دین ساقط شده *

حاکم رای مصیبتش چو فرستد اعلام
تا شبیخون نرزد فتنه همیدارد پاس
حزم تو تیغ بکف داشته و الناس نیام
تا نسیمی نبرد خصم ز باغ کرمست
با تب و درد سرش چرخ فزون داد زکام
چرخ هر تیر ترا قسمت هر سهمی کرد
زین نکوتر نتوان کردن تقسیم سهام
ایضا وله

یار بیرون رفت بیرون روتوای جان نیز ازادک
گر سرون با یار نائی باشد از یاری بیرون
شاه محمود آنکه چون آمد بیرون بر اهل کفر
عیسی آمد از پی دجال پنداری بیرون
خاصه کاکنون از برای قلع اهل کفر و بغی
شد بصد اقبال رایات جهانداری بیرون
کرده عهده فتنه در بند عدم گفتم بچرخ
زینهار این بند سلطان است نگداری بیرون
ایضا وله

صاه دی آمد و شد سرد بدان گونه هوا
که نمی جنبد جز باد خنک کس از جا
گشت آئین جهان سرد هوا زان سرد ست
آری آری شود از پیر شدن سرد هوا
آتش لاله و گلزار فرو مرد بدباغ

* چوب گشتند درختان چمن از سرما
 * آب یخ بست زسوما و به شوخی میگفت
 * بشکنم از به نهد پای کسی بر سرما
 * می نیاید بدر از صفه چوپین شجر
 * غنچه را بر سر تن گرچه کلاه است و قبا
 * مرغ بر بست دهان دید چو تاراج خزان
 * غارت عام چو شد سوک ندارد غوغا
 * مطلب برگ و فوائی بچمنها کامروز
 * برگ برباک شد و ماند ته خاک نوا
 * تا که برباک بدادست نگاری چون گل
 * می زند هر نفسی چون نفسی سرد صبا
 * گل چنان رفت که گر مشرق و مغرب جویند
 * جز به بزم شه آفاق نیابند اورا
 * شاه محمود کز آرایش بزمش دایم
 * نو بهار است بدی ماه و جهان خلد نما
 * آنکه از تعبیه صف را چو ببزم آرید
 * صف بد خواه هم از دیدنش آرد صفرا
 * دل او مشرق غیبی است وقوفی دارد
 * که کند سر قدر را بنظر استیفا
 * ای بقانون ممالک وزرا را دستور
 * جز بدستوری رایت نزده دم وزرا
 * دفتری گرنه ز اخلاق تو خواهد بنوشت

* ورق گل بچمن می شکند باک چرا *
 * پیش رایت چو سهائی به نماید خورشید *
 * پیش خورشید گهی گرچه که نمود سها *
 * قاتل خصمی و ایام بفضلت قایل *
 * ملجأ خلقی و بدخواه بدستت ملجأ *
 * ساقی بزم ترا جام طرب برکف دست *
 * قاصد صیت ترا جمله جهان در ته پا *
 * خوان معنی نتوان جز به ثنایت گستره *
 * همه گرمایده را ختم بود بر حلوا *
 * خسروا گر ز رکاب تو بماندم محروم *
 * نیستم فارغ یک ساعتی از مدح و ثنا *
 * کار من چاکری تست چو زان ماندم باز *
 * جز دعاگوئی تو کار دگر نیست مرا *
 * تو سپه رانده بر اعدا و من اندر عقبست *
 * می فرستم بدمه شام و سحر فوج دعا *
 * پیش تا باشد شبهای دی ز ایامش *
 * بی ثنا موسم نوروز همی ناید تا *
 * باک خرم چمن عیش تو چون فصل ربیع *
 * عمر بد خواه تو کوتاه تر از روز ثنا *
 * و له ایضا

* بوی گل جذبید سوی گلستان خیزای ندیم *
 * باد کهنه طلب یاد آر ازان یار قدیم *

* شاخ گل چون نخل عیسی روح پرور شد بباغ *
 * زن همین جذباتش مریم صفت هردم نسیم *
 * شاخ شد سرسبز بلبل کی شکبید از کلام *
 * خضر در صحبت تواند صبر کردن چون کلیم *
 * شاخ تر را از هوا گرهست میبای نیک جوی *
 * میبرد الحمد لله بر صراط المستقیم *
 * باد بر جو حرف کش چون در قلم راندن دبیر *
 * چشم نرگس در هوا چون در صد بستن حکیم *
 * طوطیان را حله سبز و قمریان جامه سفید *
 * زاغ زین تشریف عاری گو سیه دارد کلیم *
 * زن امم کاندر ته خاکند گوئی نسخه *
 * نرگس آورد ست اینک یک الف دارد دویم *
 * سنبلی و نرگس ز چشم وزانف خوبان نسخه است *
 * زن یکی افتاد مظلوم و آن دگر آمد ستقیم *
 * غنچه بشکفت از نسیم باغ آری بشکفت *
 * هم با سیدی کسی کورا دلی باشد سلیم *
 * لاله با داغ سیه کاندردل از ظلم خزانست *
 * هندوئی گوئی فرو رفت است در نار جحیم *
 * تا بیک پایستاده داشته بالا دو چشم *
 * حضرت شه را بقا میخواهد از رب رحیم *

- * آنکه با بخت جوانش آسمان پیر نکوست *
- * و ز پی تعلیم زایش عقل کل طفل فهیم *
- * تا زبانی یافته از تیغ تیزش نامیه *
- * خسته را خصمش اندر خاک می سازد دونیم *
- * کوب دولت که سوی حضرتت دارم رجوع *
- * استقامت یابد از گردد بدرگاهت مقیم *

و الحق بعد از قاضی ظهیر شاعری که شعرش گرای خواندن کند
در هندوستان بر نخاست و بعد از وفات سلطان محمود امرای
کبار هندوستان چون مبارز خان و ملک ادریس که صاحب رهنک
بود با خضر خان مذاکره نموده جهت یگانگی بدولت خان پیدا
کردند و خضر خان درین سال در فتح پور مانده به پیچ جای
حرکت نکرد *

و در محرم سنه ست عشر و ثمانیه (۸۱۶) دولت خان بجانب
کیتهر بشکار رفته و رایان آن حدود را بدام آورده به بیتیالی رفت و
مهابت خان والی بداون آمده در آنجا باو پیوست و درین سال
سلطان ابراهیم قادر خان ابن محمود خان را در کالپی محصور
ساخت و دولت خان از جهت قلت جمعیت تغافل ورزیده متعیده
بکومک رسانیدن هیچکدام از آنها نشد و خضر خان در قیقوده این سال
در حصار فیروزآباد آمد و امرای آن حدود بار در آمدند و ملک ادریس
در رهنک محصور شد و خضر خان ازان راه به میوات رفت و جلال
خان میواتی برادر زاده بهادر ناهر را همراه گرفته بسندل برد و آنرا
بتاراج حادثات داده در فی حجه سنه مذکور بقصد دهلی برد روانه

شهر نزول نمود و دولتخان تا چهار ماه متحصن گشته آخر الامر
 بسبب بی اتفاقی ملک لونا و دیگر هوا خواهان خضر خان
 معجز و اضطرار امان طلبیده خضر خان را دید و خضر خان او را
 در حبس موقوف داشته تسلیم قوام خان کرد تا در حصار فیروزه
 برده کارش تمام ساخت و این واقعه در هفتم ربيع الاول سنه ست
 عشر و ثمانمائه (۸۱۶) بود * * شعر *

هر کوا پیروز گیتی آخوش خویش بر بخت
 حال آن فرزند چون باشد که خصمش مادر است

مسند عالی خضر خان بن ملک اشرف بن ملک سلیمان

در سنه مذکوره بعد از فتح دهلی ریاست سلطنت برداشته
 بر مسند ایالت و حکومت متمکن شد و این ملک سلیمان را در
 اوان طفولیت ملک نصیر الملک مروان دولت فیروز شاهي
 به پسری برداشته بود و تربیت کرده و در حقیقت سید زاده بود
 عالی تبار تا آنکه روزی مخدوم جهانیان سید السادات مزین السعادات
 شیخ جلال الحق والشرع و الدین البخاری قدس الله روحه بجهت
 مهمی در خانه ملک مروان دولت تشریف آوردند و طعام کشیدند
 و ملک سلیمان طشت و آفتابه پیش مخدوم آورد تا آب بردست
 مبارک ایشان بریزد مخدوم خطاب بملک مروان دولت کرده
 فرمودند که این پسر سید زاده است و اینچنین خدمت باو فرمودن
 مناسب نیست از آن روز معلوم شد که ملک سلیمان سید بی شبهه

است و باوجود این آثار سیادت و سعادت و اخلاق رضیه و صفات حمیده نیز در ذات مسندعالی سید خضر خان معاین و مشاهد بود

• بیت •

سید کسی بود که هویدا شود ازو * خلق محمد و کرم مرتضی علی
و مجمل احوال ملک مروان دولت آنکه او حاکم ملتان در زمان
فیروز شاه بود و بعد از وفات ملک مروان دولت آن اقطاع برپسر او
ملک شیخ مسلم ماند و بعد از فوت ملک شیخ در اندک فرصت
بر ملک سلیمان مقرر شد و او نیز دران نزدیکی عرصه عالم را
وداع کرد و ولایت ملتان با مضافات و توابع آن از جانب سلطان
فیروز شاه بر سید خضر خان مسلم ماند تا این تاریخ که سید مشار
الیه از امرائی بدولت پادشاهی رسید و اسم پادشاهی بر خود
تجویز نکرد رایات اعلی خطاب یافت و بتاریخ مذکور در کوشک
سلطان محمود نزول فرمود و دلهای خاص و عام را بانعام عام و اکرام
تمام سید ساخت و خطابات و مناصب و ولایات بر مقربان خویش
تقسیم کرد و هم در سال جلوس ملک نحو را خطاب تاج الملکی
داده با جمعیت وافر بجانب شرق رویه هزد نامزد فرمود و او از
گذرهای آب گنگ عبور نموده در ولایت کیتهر درآمد و رای هر سنگ
و متمردان آن دیار در جنگل آنوله پناه برده سختی گشت و کیتهر
را به نهب و تاراج داد و مهابت خان حاکم بداون نیز آمده او را
دید و رای هر سنگ بیچاره شده ملازمت کرد و خراج و پیشکش
هر ساله قبول نمود و تاج الملک و مهابت خان کناره آب رهب را
گرفته و در گذر سرگذراری رسیده و از آب گنگ عبور نموده کافران

کهور که حالا بشمسایک مشهور است و کذیله و بیتالی را گوشمال داده بقصبه سکینه و پادهم گذشته به راپری رفتند و حسن خان و ملک حمزه برادر او که حکومت راپری داشتند و رای سرحاکم چندوار با کفار گوالیار همه آمده بار پیوستند و محصول قبول کردند و سر در ربقه اطاعت کشیدند و ملک تاج الملک از انجا بقصبه جلیسر آمده و آن را از قبضه اختیار کفار چندوار بر آورده بدستور سابق در عهده تصرف اهل اسلام که از قدیم الایام داشتند باز گذاشته از سرنو ترویج دین اسلام نموده و گماشته خویش تعیین کرده و کنار آب سیاه را گرفته و کفار اتاوه را مالش عظیم داده سمت شهر مراجعت نمود *

و در سنه ثمان عشر و ثمانمائه (۸۱۸) سید خضرخان پسر خورک ملک مبارک را که فر پادشاهی بر ناصیه او عیان بود خطه فیروز پور و سهند و تمامی اقطاعات که بیروم خان ترکبچه داشت داده حل و عقد آن ولایت را برای و رویه او گذاشت و فرسادهی سمت غرب رویه هندوستان تعلق باو گرفته ملک سدهو نادره بعهد نیابت شهزاده منصوب و معین گشت *

و در سنه مذکور شاهزاده مشار الیه مهمات آن صوبه را بانفاق سدهو نادره وزیرک خان امیر سامانه و امرا و ملوک و دیگر سامان داده کارها بکفایت رسانیده بدار الملک دهلی مراجعت نمود *

و در سنه تسع عشر و ثمانمائه (۸۱۹) ریات اعلی خضرخان ملک تاج الملک را با عساکر قاهره جانب بیانه و گوالیار نامزد فرمود ملک کریم الملک برادر شمس خان اوحدی آمده با او ملاقات

کرد و آن فواحي را از خار کفر پاک ساخته مراجعت نمود و در
 همین سال بعضي ترکچه‌هاي بېرم خاني ملک سدهو نادره را که
 از جانب شاهزاده اقطاع سهند داشت بغدر گرفته بدرجه شهادت
 رسانیده سهند را متصرف شدند خضر خان زیرکخان را برای دفع
 آن فتنه فرستاد او از آنجا بتعاقب باغیان در کوه پایه رفت و تردد
 بسیار نموده باز گشت و درین سال سلطان احمد ضابط گجرات ناگور
 را محاصره کرده و بشنیدن آواز نهضت خضر خان گذاشته رفت
 و خضر خان در جهابن آمد و الیاس خان حاکم جهابن باطاعت
 او درآمد و از آنجا بگوالپار رفت و آن قلعه را اگرچه نکشاد اما محصول
 و پیشکش گرفت و به بیانه آمد و شمس خان اوحدي انقیاد
 او نمود *

و در سنهٔ عشرين و ثمانمائه (۸۲۰) طوغان رئیس و جماعه
 او که قاتلان ملک سدهو بودند خروج کردند و زیرکخان باز نامزد
 شد و آن جماعه را متفرق گردانید *

و در سنهٔ احدى و عشرين و ثمانمائه (۸۲۱) خضر خان بر سر
 کیتهرآمد و هرسنگ دیو مذکور تمام کیتهر را خراب گردانیده در جنگل
 آنوله که تا بیست و چهار کوه محاطه آنست در آمد و جنگها کرده
 آخر منهزم شده بکوه کماون رفت و تاج الملک از آب رهب گذشته
 تا کوه تعاقب او نمود و از آنجا بیداون آمد و مهابت خان حاکم
 بیداون را همراه گرفته در گذر بجلانیه از گنگ گذشت و مهابت خان
 را رخصت داده خود باتاوه رفت و باغنايم و اموال بسیار بدهلي
 باز آمد و هم در سنهٔ مذکور خضر خان باز بجانب کیتهر لشکر کشید

و از راه کول به بیتابی رسیده و از گنگ گذشته به بداون رفت و مهابتخان بداونی درین مرتبه از وهراسان شده قلعه بند کره تا شش ماه بخضر خان جنگ میکرد و چون نزدیک رسید که فتح شود قوام خان و اختیار خان و بعضی از امرای محمود شاهي دیگر که از دولت خان تخلف نموده بخضر خان پیوسته بودند باخضرخان غدر اندیشیدند خضرخان ازین قصه واقف شده بداون را گذاشته بجانب دهلي مراجعت نمود *

و در سنه اثنی و عشرين و ثمانمائه (۸۲۲) در کنار گنگ آن امرای غدار را بانقمام غدري که کره بودند بکشت و هم درینسال مردی مجهولي در حدود بجواره خود را بدروغ سارنگخان که پیش ازین کشته شده بود نام نهاد و اکثري از واقعه طلبان گرو و پیش او جمع شدند خضرخان سلطان شه لودي را برو نامزد ساخت و در نواحی سهند جنگ عظیم کردند و سارنگخان دروغی گویخته بکوهستان درآمد و سلطان شه در روپرتخانه ساخت و درین سال خضرخان تاج الملك را باتاوه فرستاد و رای سیردران حصار محصر شد و امان گرفته بتاج الملك مالواجبی را قبول نمود و از آنجا بچندوار درآمد و نهب و تاراج نموده در کیتهر رفته بدهلبي آمد و درینسال ملک تاج الدین وفات یافت و عهده وزارت بروپسر بزرگ او ملک سکندر مفوض گشت و طوغان رئیس باز در سهند فتنه انگیزته و ملک خیرالدین برو نامزد شد و شر او بکفایت رسانیده باز گشت *

و در سنه اربع و عشرين و ثمانمائه (۸۲۴) خضرخان در

میدوات رفته کوتله را گرفته بگوالیار شتافت و مال خدمتی از رای
گوالیار گرفت و باز گشت و باتاوه آمد و رای سیر بدوزخ رفته
بود پسر او اطاعت نمود و بیماری قوی عارض خضر خان گشت
و مراجعت بجانب دهلی کرد و در هفتمین ماه جمادی الاول سنه
مذکوره بشهر رسیده برحمت حق پیوست و از جهان در گذشت *

• بیت •

از پی هر شامگهی چاشتی است * آخر برداشت فرو داشتی است
و مدت حکومت او هفت سال و چند ماه بود *

سلطان مبارک شاه بن خضر خان بن ملک سلیمان

به موجب رای عهدی در سنه^(۲) احدى و عشرين و ثمانماید (۸۲۱)
باتفاق امرا بر تخت نشست و بضبط امور جهاننداری قیام نمود
و درین سال جسرت کهوکر بن شیخا کهوکر بغی ورزیده باین
تقریب که سلطان علی پادشاه کشمیر را که بقصد تسخیر تته روان
شده بود جسرت کهوکر غافل ساخته درون کهانندی کوه شکست
داده و اموال فراوان بدست او افتاده و بغرور آن فتح بدان اسباب
سلطنت قصد گرفتن ملک دهلی نمود و بجمعیت بسیار از آب
بده و ستلج گذشته تلونندی رای کمال الدین مبین را تاخت
و رای فیروز از پیش او گریخت جسرت در کداهنه آمد و تا سرحد
روپر کنار آب ستلج را نهب و تاراج کرد و از آن آب گذشته

بجالد هر معبد و زیرک خان در حصار حالدهر متحصن شد
و جسرت گذار آب سرستی فرود آمد و سخن صلح و صلاح در میان
شد و بغدر زیرک خان را مقید ساخت و سلطان مبارک شاه
جانب سهرند توجه نمود و باستماع این خبر جسرت بن شیخا زیرک
خان را گذاشت و زیرک خان در سامانه مبارک شاه را ملازمت نمود
و سلطان مبارک شاه بادهیانه رفت و جسرت از آب لدهیانه
گذشته در مقابله آمد و تمام کشتیها بدست او بود و لشکر مبارک
شاه نمی توانست از آب گذشت و بعد از طلوع مهیل آب پایاب شد
و سلطان از آب دریا عبیره کرد و جسرت گریخت و از آب چهار گذشته
بتلهر میان کوه در آمد و افواج مبارک شاه او را تعاقب نموده و
اکثری از پیداهای و سواران از کشته شدند و مال و اسباب او بغنیمت
رفت و رای بهیم مقدم جمون مبارک شاه را ملازمت کرده بدو
لشکر شد و مبارک شاه از انجا بلاهور آمد *

و در سنه خمس و عشرين و ثمانماینه (۸۲۵) قریب به یک ماه
در گذار آب راوی منزل ساخت و شهر لاهور را که در فترات خراب
و ویران شده بود تعمیر فرموده و شکستگی حصار را باهتمام تمام
مرمت کرده و ملک محمود حسن را که ملک الشرق خطاب داشت
انجا گذاشته بدیلی بازگشت و بعد از پنج ماه جسرت کهوکهر بانر
در لاهور با جمعیت بسیار در آمد و در مقام شیخ المشایخ شیخ حسن
زنجانی قدس الله سره نزول نموده تا یکماه هر روز بقصد گرفتن
شهر حمله میکرد و آخر الامر به مقصود نرسیده باز گشته بکلانور
رفت و با رای بهیم جنگ کرد و چون جنگ میان فریقین قائم شد

بصلاح قرار دادند و ملک مکندر تحفه که از دهلی بکوسک ملک محمود حسن نامزد شده بود در گذر پوهی از آب بیداه عبیره کرده در لاهور فرود آمد چون جسرت طافت مقاومت بایشان نداشت از آب چهزار گذشته در کوه تلواره رفت و لشکر مبارک شاه آن فتنه را دفع کرده باز بدهلی آمد *

و در سنه ست و عشرين و ثمانمائه (۸۲۶) مبارک شاه به کبوتر رفت و مهابت خان بداونی که با خضر خان باغی شده بود آمده ملازمت نمود و بمراحم مخصوص گشت و از انجا از آب گنگ گذشته در نواحی کهور عرف شمسابک ولایت پنواران را تاخت و اکثری را علف تیغ گردانیده بتهب و تاراج داد و ملک مبارز و زیرک خان و کمال خان را برای دفع فتنه متمدان با لشکر بسیار در حصار کاپله گذاشته بدهلی باز گشت و درین سال الب خان حاکم دهلی بقصد تنبیه رای گوالیار و عزم تسخیر آن دیار آمد و مبارک شاه بعد از شنیدن این خبر بجانب گوالیار رفت چون نزدیک بیداه آمد پسر اوحد خان اوحدی حاکم بیداه که عموی خود مبارک خان را بغدر کشته بود هراسان شده باغی شد و بیداه را خراب کرده بالای قلعه متحصن شده آخر باطاعت در آمد و مبارک شاه از انجا بجانب گوالیار روان شد و الب خان گزاره آب چنبل را گرفته نمی گذاشت که لشکر مبارک شاه بگذرد لشکریان مبارک شاه از گذر دیگر گذشته لشکر الب خان را غارت کردند و

منصور باز گشتند و سهم بر صالح قرار یافته و الب خان پیشکشهای
وافر فرستاد او بجانب دهان رفته و مبارک شاه پدهای آمد *

و در سنهٔ سبع و عشرين و ثمانمائه (۸۲۷) باز بجانب کوه
کمان و کیتهر سواری فرمود و از آنجا برگشته میوات را نهب و
تاراج گردانید و در آن سال قحط عام در تمام هندوستان افتاد *

و در سنهٔ تسع و عشرين و ثمانمائه (۸۲۹) باز بجانب میوات
رفته قلعهٔ اندور و الورا بکشاد *

و در سنهٔ ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۰) پیانه را از محمد خان
او حدی گرفت و اوحدیان را بکوشک جهان نامی فرستاد تا در آنجا
ساکن باشند و پیانه را بملک مقبل خان بندهٔ خویش و سیکری
را بملک خیرالدین تحفه داد و خود بگوالیار لشکر کشید و رایان
آن دیار اطاعت او قبول کردند *

و در سنهٔ احدی و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۱) ایلچیان قادر خان
حاکم کالپی در دهلی رسیدند و خبر رسانیدند که شرقی از راه محاصره
دارد مبارک شاه در مقابل شرقی روان شد و درین اثنا خبر آمد که
شرقی بهون کانون را تاخته در آنجا فرود آمده است و داعیهٔ رفتن
در بدادون دارد و مبارک شاه که در گذر نوهٔ پتل از آب چون عبیره
کرده و موضع جرتولی را تاخته در قصبهٔ اترولی رفت و آنجا خبر
رسید که مختص خان برادر شرقی با لشکر و فیل بسیار در حدود
اتروله رسید مبارک شاه ملک الشرق محمود حسن را با ده هزار
سوار بر مختص خان نامزد کرد و مختص خان بشرقی پیوست و
شرقی کنار آب سیاه عرف کالی پانی را گرفته نزدیک قصبهٔ برهاناباد